هو العلیم

کیفیت تأثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر ذهن و قلب انسان

سلوک خانواده ـ طهران ـ جلسه ۳۹

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهِ عَلَي سيّدنا و نبيّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

دیروز در بحثی که در جلسه مخدرات قم داشتیم، صحبت از کیفیت تاثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر تفکّر و ذهن و قلب و قوای استعدادی انسان شده بود؛ البتّه مطلب ناتمام بود. خُب إنشاءاللَه که رفقا آن بحث دیروز را پیگیری می‌کنند یا پیگیری کردند و عرض کردیم که تتمه‌اش را اگر خدا بخواهد امروز در مجلس دوستان در این‌جا مطرح کنیم، با یک نگرش دیگر و با یک نحو جهت‌گیری دیگر.

به طور کلی همه ادیان الهی و به خصوص دین مقدس اسلام بر اساس حرکت انسان به سوی آخرین مرتبه کمالی اوست و این ارزش دین است. دینی که نتواند انسان را به بالاترین نقطه از مرتبه کمالی برساند این دین، دین ناقصی است، و مسأله برگشتش به مسائل دیگر مسائل کلامی و فلسفی و اشکالاتی که در آنجا پیدا خواهد شد برمی‌گردد. مثل یک حوزه‌ای که نتواند طلاب خودش و دانشجویان خودش را به بالاترین مرتبه که مرتبه اجتهاد است برساند؛ اساتیدش از تدریس در این مرتبه ناتوان باشند؛ کتبی که در اختیار هست این کتب کافی برای رساندن یک طلبه و یک دانشجو به مرتبه اجتهاد نیست و همین طور مراتب بالاتر علمی در فلسفه و امثال ذلک. یا دانشگاهی که این دانشگاه نتواند در رشته مشخص طلاب و دانشجویانی که علاقه‌مند هستند بتواند آنها را به آن مرتبه برساند. خُب تبعاً یک دانشگاه ناقصی خواهد بود، افراد برای اینکه به مرتبه متوقع خودشان برسند نیاز دارند دانشگاهشان را تغییر بدهند، جای دیگر بروند، خارج از کشور بروند در سایر جاهای دیگر که بتواند از عهده این مسأله بربیاید باید رسیدگی کنند.

دین هم همین است، این مطلب را بنده در حواشی که بر رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا که اخیراً منتشر شده در آنجا توضیح دادم که چطور مرجعیت باید بتواند از عهده رساندن به بالاترین مرتبه کمالی یک مقلد بربیاید. حالا مقلّد اگر خودش کاهل بود تقصیر صاحب خانه نیست، آن دیگر به عهده خودش است. ولی آن باید در یک مرتبه‌ای از معرفت باشد، در یک مرتبه‌ای از بصیرت باشد، در یک مرتبه‌ای از توان و استعداد برای ارائه مبانی و ارائه احکام باشد، حکمی را که صادر می‌کند، مطلبی را که بیان می‌کند، مقلد که می‌خواهد به این مسأله عمل بکند، تمام این احکام باید در راستای رساندن آن به بالاترین مرتبه از کمالات انسانی باشد. خُب کمالات انسانی هم مشخص است که برگشتش به معرفت توحیدی به نحو اتم و به نحو اکمل است، این وظیفه، وظیفه اوست. البتّه خُب مطالبی در آنجا هست که در اینجا جای صحبت نیست، به طور اجمال دین یک

همچنین خصوصیتی را باید داشته باشد، یک همچنین شرائطی را باید داشته باشد. بنابراین هر راهی که انسان بخواهد آن راه را برود و آن راه در این مسأله ناتوان باشد آن راه نمی‌تواند یک راه الهی باشد، هر مسیری، هر مبنایی، هر مکتبی، هر مدرسه‌ای، هر جایگاهی، هر شخص مدعی. فرض کنید که شخص مدعی برای رساندن افراد نیاز به این دارد که خود او یک همچنین توانی داشته باشد برای اینکه به این نقطه بتواند برسد.

روی این اصل بالاترین مرتبه از حد کمال، رسیدن به آن حقیقت توحید و تجرد تام است و به دست آوردن سلطان معرفت چنانکه بسیاری از بزرگان از رسیدن به این مقام به این قسم تعبیر کردند. و این قضیه یک مسأله‌ای است که در وهله اوّل شناخت نسبت به راه را می‌طلبد که انسان نسبت به راه چه شناختی دارد، چه مسأله‌ای را در نظر می‌گیرد، تا چه حد نسبت به مسیرش اطّلاع دارد. این‌که بزرگان خیلی تاکید می‌کردند حتی به بنده می‌فرمودند که: افراد را به این مسیر زیاد دعوت نکنید، بلکه درصدد باشید که فهم آنها را بالا ببرید به خاطر همین نکته است، که وقتی انسان نسبت به آن مقصدش، نسبت به آن مآلش، آن فهم کافی و آن بینش و بصیرت کافی را ندارد تبعاً اعمال و رفتار او در آن میزان و مرتبه مطلوب قرار نمی‌گیرد.

ما در زمان مرحوم آقا این مطلب را من گفتم، حالا یک مرتبه الآن به ذهنم آمد، دیدم که تذکرش تذکر خوبی است، گرچه شاید دوستان این مطلب را شنیده باشند ما مشاهده می‌کردیم که افراد در ارتباطشان با ایشان، دارای دیدگاه‌های مختلف هستند، بعضی‌ها می‌آمدند به صرف اینکه فرض کنید این در زمان خُب اساتید ایشان هم بوده، همه بوده، در زمان ائمه هم بوده، یک مسأله، مسأله عادی نیست، علی کل حال افراد مختلف هستند، در دیدگاه‌شان مختلف هستند، در آن میزان فهمشان مختلف هستند و در آن کیفیت برداشتشان مختلف هستند. الآن ممکن است من این مطالب را می‌گویم دوستان برداشت‌های مختلفی داشته باشند از صحبت من، یعنی وقتی که من یک ساعت صحبت کردم تمام شد از رفقا اگر بخواهم یکی یک کاغذ دستتان بگیرید و در آن پنج دقیقه آخر خلاصه آنچه که منظور من بود بیان کنید، خُب تبعاً یک اختلاف‌هایی در این کیفیت ممکن است وجود داشته باشد، خُب هر کس برحسب آن اطّلاعاتی که دارد و آن فهمی که از مسأله دارد می‌تواند کلام انسان را بر طبق آن پیاده کند، و در ذهن و در نفس خودش قرار بدهد و آن نکاتی را که مورد نظر خود اوست آن را بزرگ کند و آن نکاتی را که موافق با فکر و نظر او نیست او را تضعیف کند. این‌ها مطالبی است که خُب هر کسی دارد، همه در عالم خودشان و در فضای خودشان این مسائل را دارند.

بنده یادم است یک وقت در مجلس مرحوم آقا بودیم ایشان راجع به مطالبی صحبت می‌کردند از جمله راجع به مسأله جنگ و جبهه و امثال ذلک و آن در همان زمان جنگ بین ایران و عراقبود عصر جمعه بود اشاراتی داشتند، کنایاتی داشتند، صحبت‌هایی راجع به این زمینه داشتند می‌کردند. دقیقاً یادم است وقتی مجلس تمام شد دیدم دو سه نفر دارند به بقیه می‌گویند: دیدید آقا دارد حرف ما را می‌زند! درحالی‌که نظر ایشان صد و

هشتاد درجه برخلاف نظر آنها بود. یعنی اگر من در آن مجلس نبودم، خُب نمی‌توانستم قضاوت کنم، ولی من که خودم در آن مجلس هستم و حضور دارم، من که دیگر دارم خودم می‌شنوم، من خودم دارم الآن مطلب ایشان را می‌شنوم، از آن گذشته خُب من نسبت به مبانی و مطالب ایشان که بیش از شما اطّلاع دارم، دیگر پدر من است، در خواب، بیداری، مرض، صحت، بیمارستان، غیر بیمارستان همیشه من پیش ایشان بودم؛ ولی ببینید می‌آید یک شخص یک ساعت یک صحبتی را می‌شنود و بعد نتیجه آن صحبت صد و هشتاد درجه با آنچه را که او می‌خواهد مطرح کند در تقابل قرار می‌گیرد، خُب این‌ها شاگردان آقا بودند، همین‌ها بودند که ذکر می‌گرفتند از مرحوم آقا دستور می‌گرفتند و ذکر می‌گرفتند.

ولی ببینید مسأله ذهن و مسأله فکر چقدر دخالت دارد، یک وقت انسان ذهن خودش را خالی کند از همه اطلاعات و داده‌ها و گذشته‌ها و آنچه را که در پیشش هست بیاید بیرون، بیاید پیش فرض کنید که یک ولّی خدا قرار بگیرد ببیند او چه می‌گوید، یک وقتی نه با پیش فرض‌هایی و با یک اطّلاعات از قبل اندوخته شده‌ای، و با یک برداشت‌های ذخیره شده می‌آید در آن مجلس، در آن درگاه، در آن عتبه، قرار می‌گیرد و آن شخص، آن ولّی خدا، آن بزرگ، خُب دیگر به این آسانی نمی‌تواند بیاید همه چیز را عوض کند. اگر بیاید درست یک نقطه مقابل او بخواهد صحبت کند ممکن است اصلًا به طور کلی مسأله یک چیز دیگری بشود، اصلًا ممکن است اصل قضیه را ول کند، بگوید: بابا اصلًا این چی بود، این کی بود این به اصطلاح، نه این مشکل دارد، خُب می‌گفتندها.

به مرحوم آقا می‌گفتند ایشان اصلًا مشکل دارد، با مسائل مشکل دارد با چی چی مشکل دارد. بعضی از همین شاگردان مرحوم آقا یک جریان اتّفاق افتاد، یک قضیه اتّفاق افتاد، یک مطلب اتّفاق افتاد، آمدند در دانشگاه برعلیه ایشان کاغذ پخش کردند، الآن کاغذهایش هست، بنده ندارم ولی بعضی‌ها دارند، البتّه به من نشان دادند البتّه ما هم جزء مقصرین و مجرمین بودیم، البتّه بنده نفر اوّل بودم، نفر دوّم هم پدر مظلوم و بنده خدای ما، که این‌ها اصلًا مسأله دارند، این‌ها اصلًا مشکل دارند، فکرشان این است، مرامشان ... یک قضیه اتّفاق افتاد، یک امتحان، البتّه بعداً آن بنده خدا پشیمان شد و توبه کرد و نامه توبه نوشت برای مرحوم آقا و گفت: من مثل همان حُر هستم که آمد در چیز ... و توبه کرد، ولی مرحوم آقا به ایشان فرمودند که: راه خدا همیشه باز است ولی شما به خاطر این کاری که کردید دیگر از من استفاده نمی‌توانید بکنید، بروید سراغ کس دیگر، ولی راه خدا باز است، هر کس توبه بکند راهش باز است ولی من دیگر نمی‌توانم به شما خلاصه [استفاده برسانم]. همچنین مسائلی هم هست، همچنین قضایایی هم هست، توجه کردید؟ ولی آن بنده خدا توبه کرد و نامه نوشت و بنده هم نامه‌اش را دیدم.

علی کل حال، خُب ببینید چقدر مسأله فرق می‌کند، در زمان مرحوم آقا ما می‌دیدیم افرادی که می‌آیند

برای دیدن ایشان، خُب حالا یک نفر از یک جا آمده، از شیراز آمده، از تبریز آمده، از خارج آمده، فلان، خُب یک کسی که می‌خواهد بیاید آقا راببیند مطلب ایشان را بشنود، یک ساعت، یک فرصتی، یک چند کلمه صحبت بگیرد، ببرد. من یادم است وقتی که ایشان در ارتباط با اساتیدشان وقتی که در کنار آنها می‌نشستند، تمام وجود ایشان فقط می‌شد چشم و گوش، انگار تمام سر و پا و دست و این‌ها تبدیل به چشم و تبدیل به گوش می‌شد و چنان دقیق می‌شدند، چنان دقیق می‌شدند در چهره آن اساتیدشان، من خودم شاهد بودم که یک مرتبه می‌دیدم بعداً ایشان یک مطلبی را گفتند و فلان، گفتم: اصلًا نفهمیدیم. [ایشان گفتند:] !! تو که نشسته بودی؟ ایشان چه نکته‌هایی را با آن دقت و با آن ظرافت می‌گرفتند و به کار می‌بستند، خُب برای همین شدند آقای فلان دیگر، بی‌جهت که انسان به جایی نمی‌رسد.

آن‌وقت این افراد از این امکنه و این‌ها می‌آمدند تمام فکر و ذکر این‌ها این بود که آن ظرفی که ایشان در آن گلابی خوردند نمی‌دانم سیب خوردند قبل از مجلس ما مثلًا میوه‌ای می‌دادیم به دوستان به اصطلاح آن زمان، آن چیزی که ته آن مانده همه‌اش مواظب بودند تا آقا رفت بلند شود برود آن ته گلابی و سیب را بردارد و بخورد. ببینید این همین‌قدر است! این همین‌قدر است! تو چرا نگاه به فکر ایشان نمی‌کنی؟ چرا به زبان ایشان نگاه نمی‌کنی؟ چرا فقط فکر آن ته سیب و گلابی که در ظرف مانده داری می‌کنی؟ این در همان مرتبه سیب و گلابی مانده، و الآن هم معلوم است همان است، یعنی همان آن همین است، رشد ندارد، ترقی ندارد.

تو که الآن بعد از این مدت آمدی و به قول خودت سالی یک بار توفیق پیدا می‌کنی، و صحبت ما هم همین است، ببینید صحبت ما هم همین است، تو اگر خانمت یک بیماری داشت و می‌خواستی ماهی یک مرتبه فرض کنید که به طهران بروی، می‌گفتی: من سالی یک دفعه می‌روم و او را می‌برم یا هر ماه او را می‌بردی! چطور سرِ آمدن به زیارت امام رضا علیه‌السلام و دیدن آقا خداوند قسمت بکند سالی یک بار ما می‌آییم و ایشان را می‌بینیم! قسمت تو هم همین است. یک وقت یک کسی نمی‌تواند از عهده برنمی‌آید، او یک مطلب دیگری است، ولی این این‌جور نبود. حالا که می‌آیی برمی‌داری این‌طوری می‌آیی، دنبال سیب و گلابی و ته‌مانده ایشان هستی که برداری یا آن لیوان آبی که خوردند، ته‌مانده این را به عنوان تبرک بخوری. خیلی خُب عیبی ندارد ثواب هم می‌بری، خدا هم به تو ... ولی چرا از یک دریا فقط به مقدار یک استکان اکتفا می‌کنی؟

آن کسی که به تو مجال می‌دهد این را می‌خواهم عرض کنم‌ها راه می‌دهد، درش را باز می‌کند، وجودش را برای آمدن افراد در اختیار تو می‌گذارد برای اینکه در این دریا غوطه بخوری، شنا کنی، به قعرش فرو بروی، به عمقش برسی، به عجایبش پی ببری در دریا عجایبی وجود دارد تو فقط در همان مقدار کنار ساحل ایستاده یک دانه موج می‌زند یک دانه لیوان آب می‌کنی آقا ما گرفتیم! خُب چرا باید یک همچنین مسأله و یک همچنین موقعیتی از دست برود؟ یک همچنین شخصیتی که آمده که به بالاتر برساند چرا در مرتبه پایین همین‌طور ما

خودمان را نگه داریم؟ این است صحبت بنده. یک دین الهی باید به بالاترین بتواند برساند، بنابراین آن حد بالا را باید به همه افراد ارائه بدهد، مبنا این است، صحبت این است، احکام این است، خصوصیات این است، مبانی این است، برنامه این است، بسیار خُب این گوی و این میدان، هر کسی به قدر خود، به قدر همت خود و به قدر فکر خود و به قدر استعداد خود می‌تواند جلو بیاید، راه بسته نیست.

بنده مشغول تألیف رساله نوروز بودم که یک وقت یکی از دوستان آمده بود و خُب از دوستان و رفقای صمیمی و قدیم ما بوده، الآن هم به ما محبت دارد و این‌ها وقتی که مطّلع شد شروع کرد با ما صحبت کردن که: فلانی خلاصه بیا از خیر نوشتن این کتاب و قضیه نوروز و این رساله بگذر. الآن این مسأله در میان مردم است، الآن فلان است، همه به آن عادت کردند، تبدیل به یک سنت شده، تو می‌خواهی برخلاف سنتی که همه دارند عمل می‌کنند قیام کنی، تو اصلًا از اوّل قلمت یک چیزیش می‌شد، در هر مسأله‌ای که بخواهی وارد بشوی مثل اینکه قرار بر این است که یکی به نعل و یکی به میخ و خلاصه علی کل حال .... من گفتم: خُب چه‌کار کنم دیگر، جنس ما خراب است از آن اوّل ما خرده شیشه داریم و بعد هم قرار نیست که کپی و زیراکس بزنیم، بالاخره مسأله به این نیست، بالاخره اگر قرار باشد انسان چیز کند، طور دیگری می‌تواند عمل کند؛ بله، دل همه را به دست بیاورد. خُب بنده هم بلد هستم و می‌توانم، فرمولش هم بلد هستم و بهتر از بقیه هم بلد هستم، یک قسمی، یک طوری، همین نوروز را همچنین عیدش کنم و عید کنم که از عید غدیر هم بالاتر کنم! بلد هستم، اما به چه بهایی؟! به چه بهایی؟!

اتّفاقاً این را هم حالا خدمتتان عرض بکنم من چند روز پیش بود به یک نوشته‌ای برخورد کردم که یکی از افراد که از منصوبین مرحوم آیةاللَه خمینی بود، در نوشته‌هایی که نوشته بود، راجع به مسائل گذشته بود، یک قضیه جالبی نقل کرد برای من جالب بود. البتّه بنده می‌دانستم به توسطی که ایشان نوروز را به عنوان عید قبول نداشتند، این را بنده از یک‌جا می‌دانستم، ولی خُب دنبال مدرک و سند و این‌ها می‌گشتم. ایشان می‌گفت که ما در یکی از همین روز نمی‌دانم چندم فروردین و این‌ها بود که افراد به مناسبت نوروز تبریک فرستاده بودند برای ایشان و همین‌طور به مناسبت دوازده فروردین که همان روز جمهوری اسلامی و این‌ها بود، تبریک و این‌ها فرستاده بودند و ما یک متنی را تهیه کردیم که ببریم پیش ایشان و اگر ایشان این متن را امضا می‌کنند پخش کنیم و منتشر کنیم. وقتی برای ایشان داشتیم می‌خواندیم رسیدیم به اینجا که دوستان که از همه احبه و اعزه که به مناسبت روز عید نوروز و یوم‌اللَه دوازده فروردین تبریک فرستاده بودند ما تشکر می‌کنیم، ایشان فرمودند: عید را حذف کنید! لفظ عید را حذف کنید. و این از مطالبی است که خُب خیلی اتّفاقاً برایم جالب بود و به آن دوستم گفتم: خُب اگر این را زودتر به من می‌گفتید من این را در همین چیز می‌آوردم به عنوان اینکه ایشان هم این عید را به عنوان عید قبول نداشتند و خب حق هم همین است و صحیح هم همین است.

توجه می‌فرمایید؟

خُب من می‌توانم این کار را انجام بدهم ولی بالاخره این دو روز می‌گذرد، فردا چه می‌شود؟ این دو روزمان می‌گذرد، دل این را به دست می‌آوریم، دل آن را به دست می‌آوریم، دل این را به دست می‌آوریم به به و چه چه‌ها هست، خُب عیبی ندارد باشد، خُب بالاخره فردا، پس فردا یک خبری، همیشه که این‌طور نمی‌ماند، حساب فردا چه می‌شود؟ این‌ها چیزهایی است که یک خرده انسان به فکر می‌افتد، یک خرده مطالب انسان را در نگرانی قرار می‌دهد، که ما نسبت به اعتقادات مردم چه مسئولیتی داریم؟ آیا مسئولیتمان این است که به هر کیفیت بگذرد، این است مسئولیت ما؟ خُب برای چه پیغمبر صلی اللَه علیه وآله آمد؟ خُب نمی‌آمد، پیغمبر صلی اللَه علیه وآله از وقتی آمد شروع کرد مبارزه با همین اعتقادات تا وقتی که از دنیا رفت، آخرش هم همین جریان غدیر بود برخلاف رضایت همه مردم. آمد أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب کرد به خلافت و اطاعت بعد از خودش و بعد هم خداحافظ و آن بلا را سر دخترش آوردند و نمی‌دانم نوه‌هایش و چه و ذراری‌اش را فلان و تا همین‌طور کشیده شد تا همان‌جایی که باید کشیده شود، و الآن هم هنوز ادامه دارد! الآن هم هنوز ادامه دارد!

یک مرجع، مرجعی نیست که بلند شود بیاید بگوید که ... یا یک مجتهد بلند شود کار مردم را راحت کند. بله! ما در بعضی از موارد داریم که باید سهل گرفت، باید آسان گرفت مسائل ظاهری و عادی و نمی‌دانم مسائل اموری که چیز است، ولی خُب خیلی مسائل آنچه را که حق است باید گفت. ایشان به من گفت که: شما الآن این همه تألیفات دارید، این هم چی داری، الآن نمی‌دانم در اینجا دنیا فلان معروفیت و فلان و ... این نوروزی که داری می‌نویسی می‌آید و آن موقعیت شما را از آن‌که هست خارج می‌کند. چون با دیدگاه‌های مردم، با سیره مردم، با روش مردم، با آن سنت مردم این قضیه در تعارض است و به جایی برنمی‌خورد!

گفتم: عزیزمن! اشتباه شما همین است. من تا به حال به خاطر مردم دست به قلم نبردم که امروز به خاطر مردم این قلم را کنار بگذارم. من آنچه را که در ذهنم بود مطالب و مبانیی است که از ارتباط با بزرگان و اولیاء خدا و عرفا در من قرار گرفته است، و از بین نخواهد رفت. این مرتبه و این موقعیت طبق مسئولیتی که پدرم بر عهده من گذاشت و طبق وظیفه‌ای که امام زمان علیه‌السلام من بر من قرار داده و طبق تکلیفی که خدای متعال بر عهده فردی که چیزی را می‌داند، قرار داده و حتّی تهدید کرده بر اینکه اگر افشا نکنی و انتشار ندهی مورد مسئولیت و مورد عقاب و خطاب قرار خواهی گرفت؛ بنده وظیفه دارم آنچه را که می‌دانم در راستای این قضیه به افراد بگویم، هر کسی می‌خواهد گوش بدهد و هر کسی نمی‌خواهد ندهد. بنده متعهد دین مردم نیستم، دین مردم ولّی‌اش کس دیگری است، یک نفر است و تمام؛ و او هم امام زمان علیه السلام و حضرت بقیةاللَه است، نه بنده و نه امثال بنده، مطلقا.

آنچه را که ما وظیفه داریم این است که بیاییم آن چیزی را که می‌فهمیم و حق تشخیص می‌دهیم، آن را بیاییم برای مردم بیان کنیم، هر کسی می‌خواهد بسم‌اللّه، هر کسی هم نمی‌خواهد نخواهد. اصلًا به‌جای یک شب عید نوروز سیصدو شصت وپنج روز عید بگیرد، کی گفته؟ دلمان می‌خواهد سیصدوشصت روز عید بگیریم. باشد بگیرید، ولی خُب بعدش چی؟ بالاخره این عیدها یک روز تمام می‌شود یا نه؟ یا این عیدها روز قیامت هم باشد بالاخره تمام می‌شود دیگر، قیامت هم اگر بخواهد یک روز تمام می‌شود این عید تبدیل به عزا می‌شود. حالا دائما ما بگوییم: خدا عمر فلانی را به بلندای آفتاب بلند کند، خدا عمر را تا روز قیامت بدهد! نه آقاجان! هر کسی یک پرونده‌ای دارد، سر ثانیه، سر ثانیه [عمر افراد را تمام می‌کند].

خدا رحمت کند مرحوم حاج هادی ابهری از دوستان مرحوم آقا و این‌ها بود، قبرش در قم است. خیلی اهل حال بود، اهل حال و اهل کشف و این‌ها بود، ما آن زمان کوچک بودیم می‌رفتیم پیش او می‌نشستیم خلاصه اصرار می‌کردیم و او هم از این چیزهایی که دارد و فلان و ... سیزده چهارده سالمان بود خلاصه برایمان می‌گفت و این‌ها. حال خوبی داشت، حال خوبی داشت، مخصوصاً آخر عمر که حالاتش یک تغییر و تحول بنیادین کرده بود، بله، خدا رحمتش کند. ایشان یک وقت به ما می‌گفت که: من در فکر بودم این‌هایی که فوت می‌کنند چرا بعضی‌ها چشمشان باز است فوت کردند، چرا بعضی‌ها بسته است؟ من در این فکر بودم. یک روز گفتم که این را از خود عزرائیل سؤال کنم، از خود جناب عزرائیل این چه قضیه‌ای است که خلاصه بعضی‌ها ... می‌گویم ایشان حالاتی داشت می‌گفت: به من جواب داد می‌دانی چرا؟ می‌گفت: من وقتی سراغ قبض روح یک کسی می‌روم در همان حالی که هست می‌گیرم، مهلت نمی‌دهم چشمش را ببندد و اگر چشمش بسته است مهلت نمی‌دهم چشمش را باز کند، لذا تو می‌بینی بعضی‌ها چشمشان بسته است و بعضی‌ها چشمشان باز است! قضیه این است.

من، بالاتر از من، هر کسی می‌خواهد باشد برای این لحظه دستمان می‌لرزد؛ ما آدمی نیستیم که در مقابل ... تمام دنیا را جمع بکنیم، تمام دستگاه‌ها را بیاوریم، تمام پزشکان و متخصصان را دور خودمان جمع کنیم که بتوانیم یک ثانیه، از آن موعد مقرر بخواهد تأخیر در مرگ اندازد، نمی‌تواند.

والده ما دو سال پیش به رحمت خدا رفت. بنده در همان بیمارستان بودم و قضایایی که پیش آمد و نشسته بودیم با دوستان و رفقا، دیگر قرار شد که بروند و عمل کنند ایشان ناراحتی آئورت پیدا کرده بود و حدود سیزده سانت پارگی آئورت و قرار بود عمل کنند. همین که داشتند می‌بردند بالا، یک مرتبه من احساس کردم که این عمل باید انجام بشود و نتیجه‌اش هم این خواهد شد فردا هم ایشان را به مشهد منتقل خواهیم کرد. ولی گفتم که خُب حالا که این‌طور است، قرار بر این است که این کار باید بشود نمی‌توانم بگویم نکنید، جلوی تقدیر را نمی‌توانم بگیرم، جلوی مشیت خدا را نمی‌توانم بگیرم، این قضیه باید انجام بشود، و مآلش هم

مشخص است و خلاصه دیگر با افرادی که آنجا بودند یک جوری به یک قسمی فرض کنید که به یک تعبیری با یک چیزی، خلاصه صحبت می‌کردیم که آماده باشید که معلوم نیست حالا دعا کنید، خدا هر چه صلاح است و این‌ها پیش بیاورد، که آن همشیره‌ها به من می‌گفتند: مثل اینکه از صحبت‌هایت [معلوم است که مادرمان فوت می‌کند] می‌گفتم: علی کل حال، ما باید تسلیم رضای خدا باشیم، نمی‌دانیم چه خواهد شد و این‌ها؛ توجه می‌کنید؟!

درحالی‌که آن بندگان خدا تمام زحماتشان را کشیدند، بهترین افراد، بهترین موقعیت، ولی قرار بر این است که این مسأله ختم بشود، در این شکی نیست و انجام می‌شود، ما باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم. و من گفتم که من این کتاب را باید بنویسم، اتّفاقاً مرحوم آقا تا آخر عمرشان آرزو داشتند که این کتاب را بنویسند و نتوانستند و از دنیا رفتند. و من برای هیچ تألیفی به اندازه تألیف این کتاب خوشحال نشدم. با اینکه یک کتابی است خُب خیلی برخلافِ روند و جریان و مسائل و اموری که هست؛ امّا آنچه را که در پس پرده می‌دانم این است: ما باید آن بالاترین حد و مرتبه‌ای که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله برای این امّت خواسته و امامزمان علیه‌السلام برای مردم می‌خواهد آن مرتبه را باید به مردم ارائه بدهیم.

بله! می‌توانیم مراتب پایین را بیاییم ارائه بدهیم، نه آقا اشکال ندارد سیزده روز، بیست و سه روز اصلًا می‌گیریم مسأله‌ای نیست، صله رحم است، فامیل است، دیدن است، مشکلی نیست، دیدن است می‌روید همدیگر را می‌بینید، چه کار می‌کنید، به همدیگر عیدی می‌دهید، باعث تحبیب قلوب می‌شود اصلًا، باعث محبت می‌شود خُب این‌ها چیزهایی است که همه می‌گوییم و چه اشکال دارد در اسلام که تاکید شده!! خُب آقاجان چرا این تحبیب قلوب را در یک دهه غدیر نگذاریم؟ چرا در یک پنج روز عید فطر نگذاریم؟ چرا در یک پنج روز برای امامزمان علیه‌السلام نگذاریم؟ چرا؟ چرا ذهن‌های مردم را به اسم امامزمان علیه‌السلام نباید آشنا کنیم؟ چرا بچه‌های ما اسامی دوازده امام را هنوز نمی‌دانند؟ سیزده تا داریم، چهارده تا داریم، چهل تا داریم! نمی‌دانم چرا باید این‌طور باشد، چرا باید اطّلاع آنها بر نوروز و سیزده به در و چهارشنبه سوری و این کوفت و زهرمارها، برای این‌ها بیشتر از جریان غدیر و جریان عید فطر و جریان عید قربان و مراسم اصیل اسلامی باشد؟ چرا؟ چون ما در آن سطح فکر و بصیرت از دیدگاه و منظر تشیع قرار نداریم، نداریم و نمی‌توانیم بگوییم.

امّا اگر آن کسی که آن دیدگاه را دارد و می‌داند که توجه به این مراسم در قبال توجه به توحید و توجه به ولایت و توجه به آن اصل هست همان‌طوری که در این کتاب بنده تا حدودی توضیح دادم اگر بداند دیگر اصلًا فکر نمی‌کند، من اصلًا نمی‌دانم وقتی شب تحویل می‌شود فردا می‌پرسم که چی؟ کی بود؟ چی بود؟ می‌گویند: تو ندیدی دیشب چی چی بود؟ گفتم من اصلّا نمی‌دانم امروز اوّل سال است، آخر سال است، اوّل

یا دوّم سال است.

این‌که بروم در آن فضا یعنی به همین مقدار دور شدم، به همین مقدار فاصله گرفتم، به همین مقدار از آن مبدا، از آن جایی که باید تمام ذهنم را متوجه آن کنم، از آن جایی که باید تمام فکرم را متوجه کنم، از آن صاحب ولایتی که باید تمام وجود خودم را متوجه کنم، می‌آیم از او فاصله می‌گیرم، به هفت سین و سمنو و ماهی و سوسک و سیخ و سه پایه و نمی‌دانم این چیزها می‌آیم سر خودم را گرم می‌کنم و نمی‌دانم تحویل و فلان و این چیزها، این چه می‌شود قضیه؟ این فاصله‌ای که در اینجا می‌افتد، می‌آید حجاب واقع می‌شود، دیگر نمی‌گذارد از آن طرف بیاید، از آن طرف دیگر نمی‌گذارد این مسأله در این‌جا رشد پیدا کند. بنابراین وظیفه اولیاء الهی به شما بگویم در این مدت این بود و همیشه همین‌طور هست: که آخرین مرتبه را همیشه ارائه بدهند، جامعه اسلامی جامعه‌ای است که آخرین مرتبه را نشان بدهد. حالا یکی می‌خواهد برود یکی می‌خواهد نرود، یکی می‌گوید: آقا من نصف راه را می‌توانم بروم؛ خودش می‌داند.

یک قضیه جالبی الآن به نظرم آمد، در زمان مرحوم آقا چند تا از دوستانشان با هم یک قراردادی، شرکتی چیزی درست کرده بودند، بعد این شرکتشان ورشکست شد. پولی گرفته بودند از افراد و فلان و این حرف‌ها، ولی خُب ورشکست شد. و به حسب ظاهر، آنچه که ظاهر اسلام هست و دستور اسلام هست این است که آن منزل مسکونی، آن منزل نباید از دست برود، باید بماند، خارج از مستثنیات برای ادای دین هست، وسیله و مرکبی که سوار می‌شوند همین‌طور هست، و حالا خادم، خادمه‌ای که در منزل هم چیز می‌کند او هم همین‌طور، از جزو مستثنیات است و آنها نمی‌شود، خُب این حکم ظاهر است. یکی از همین افراد رفت پیش مرحوم آقا اتفاقاً یک چیز نسبی هم با ایشان هم داشت، بله، ارتباط نسبی داشت گفت: آقا ببینید قضیه ما این است و فلان است و ما الآن ورشکست شدیم و الآن یک مقداری دین بر ذمه‌مان است و من غیر از همین منزل و ماشین چیز دیگری ندارم. ببینید این اولیاء خدا اصلًا به چه چیزهایی فکر می‌کنند حالا اگر من بودم چه می‌کردم؟ می‌گفتم: نه آقا! شما که پول نداری و منزل و مرکب هم جزو مستثنیات است، خُب پس بنابراین چیزی بر ذمه شما نیست برو پی کارت، دیگر حالا هر چی بود و بود ولش کن. خُب این حکم، حکم ظاهر است، هر چه هم بگویند همین است، به هر کدام از این دفاتر هم مراجعه بکنند همین را می‌گویند، می‌گویند که آقا مسأله اختلافی نیست.

ولی، ولّی خدا یک مسئولیت دیگری دارد، ولّی خدا یک وظیفه دیگری دارد، او هم می‌داند حکم شرعی همین است، او هم می‌داند به حسب ظاهر حکم همین است، ولی در این‌جا این فرد آمده سراغ او نه یک شخصی که دارد در خیابان راه می‌رود، این شخصی که مدعی شاگردی است، این یک شخصی است که مدعی است می‌گوید که: آقای فلانی! شما به من باید گارانتی بدهی، من بلند شدم از خارج آمدم، از آمریکا آمدم در

اینجا خودم را در دامان تو قرار دادم. این می‌گوید: من به تو گارانتی می‌دهم ولی به شرط اینکه تو هم یک قدم جلو بگذاری.

این می‌داند حکم شرعی ظاهری چیست، این می‌داند در جاهای دیگر چه می‌گویند، این می‌داند برای اینکه منزل و این‌ها استثناست، می‌گوید: فلانی! یک چیزی به تو بگویم، می‌خواهی به ظاهر دین به تو حکم کنم یا می‌خواهی به واقع؟ ظاهر دین این است که منزل و مرکب جزو مستثنیات است و این در تحت ملکیت مدیون باید بماند و می‌تواند که برای خودش نگه دارد؛ ولی اگر درویشی! اگر درویشی برو خانه‌ات را بفروش بده به همه آن دائن‌ها و آنهایی که به آنها بدهکار هستی. البتّه ظاهرا درویش نبود تا آنجا که بنده اطّلاع دارم، این هم به همان ظاهر قرار شد اکتفا کند! توجه کردید؟ اگر درویشی برو بفروش، این را کی می‌گوید؟ این را یک آدم پای منقلی و فلان و از این تو خانقاه نمی‌گوید، یک عالم دینی می‌گوید که خودش اعلم علمای نجف بود این حرف را دارد می‌زند. تمام احکام دین همه در مشتش بود، و تا آخر عمرش برخلاف چیز صحبت نکرد و همه افراد به علمیت او و به میزان او اعتراف داشتند حتی مخالفین و دشمنانش، این حرف را این دارد می‌زند، پس می‌گوید: من را تو به عنوان یک مجتهد عادی به حساب نیاور، من را به عنوان یک عارفی که برای تو بالاترین را می‌خواهد به حساب بیاور، این‌طور با من صحبت کن و خودت را به این نحو در اختیارش قرار بده.

و اگرنه! اگر می‌خواست جایی برود همه دفاتر هستند اوه سیصد تا ریخته در قم، کربلا، مشهد، شیراز، همه جا چیز است، حضرت فلان و فلان، خُب آنها چه می‌گویند؟ نه آقا این منزل استثناست و ماشین هم استثناست. امّا تو آنجا نرفتی اینجا آمدی، حالا که اینجا آمدی نکته اینجاست، من هم باید به تو همانی را بگویم که تو به خاطر آن آمدی! می‌خواهی عمل بکن حالا می‌خواهی نکن، ظاهر دین را به تو گفتم باطنش و حقیقتش هم به تو گفتم، انتخاب با خودت است، انتخاب با خودت است.

البتّه خُب حالا تقدیر بر چه بوده مسأله بر ...، اولیاء خدا این هستند. برای جامعه بالاترین را در نظر می‌گیرند، حالا جامعه به هر مقداری که در توانش است، در سعه‌اش است، در استعدادش است، در اقتضایش است، به همان مقدار. لذا کتابی که نوشته می‌شود، مطلبی که گفته می‌شود، خُب ما هم وظیفه داریم همان مطالب بزرگان را بگوییم دیگر، از خودمان چیزی اضافه نکنیم إن‌شاءاللَه، إن‌شاءاللَه امانت را خودمان انجام نمی‌دهیم ولی حداقل این عرضه را داشته باشیم که این امانت را در انتقال مطالب، این را به اصطلاح انجام بدهیم.

روی این جهت آنچه را که ما خدمت رفقا عرض می‌کنیم و یا اینکه اگر شنیده می‌شود در بعضی از پاسخ‌ها به نحو دیگری پاسخ داده می‌شود به خاطر همین قضیه است که در ارتباط با افراد، آنچه را که وظیفه

هست، آن است که آنچه را که از بزرگان شنیده شده و در تجربه حسی و عملی با آنها و در صحبت با آنها این مسأله مورد توجه قرار گرفته است آن مطلب به همان کیفیت ارائه بشود و حال اگر شخص فرض بکنید که حکم ظاهر می‌خواهد، بسم‌اللّه حکم ظاهر هم هست همین، اگر بالاتر از حکم ظاهر، آن هم این است. و حیف است که انسان این دو روز دنیا را و این عمری را که خدا داده در همان حیطه و افقی بگذراند که سایر افراد در ارتباطات خودشان، در کیفیت نماز و روزه خودشان، در کیفیت معاملات خودشان، در کیفیت تجارت خودشان، در کیفیت ارتباطات خانوادگی این‌ها، به آن کیفیت می‌گذراند. توجه کردید؟!

بنابراین اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم کند، تسلیم آنچه را که خدا می‌خواهد، واقعاً ها، یعنی واقعاً انسان توبه کند و خودش را بسپارد، بدون پیش فرض خودش را بسپرد به آنچه را که واقعاً خدا برای او در نظر گرفته است، آن مسائلی که برای او پیش می‌آید همه در راستای ترقی او قرار می‌گیرد. و مطالبی و مسائلی که باید برطرف بشود، موانعی که باید برطرف بشود؛ یک نفر هست صحبت او برای این ضرر دارد می‌گوید: بلند شوم به او یک تلفن بزنم، تا می‌خواهد تلفن بزند، صدای زنگ خانه درمی‌آید و یک مهمان می‌آید و تلفن نمی‌زند. چه کسی این کار را کرده که این مانع پیش آمده؟ یا این‌که یک نفر که برای او مفید است یک‌دفعه به دلش می‌آید یک خبری از فلانی بگیریم، یک صحبتی با فلانی بکنیم و فلان، چه کسی در سر این می‌اندازد؟ از آن‌جایی که بایست، این برنامه‌ریزی شده و از آنجایی که این قضیه روشن شده، در فکر این می‌اندازد با او تماس بگیرد. این تماس برای او مفید است، آن عدم تماس، آن تماس برای او مضر است، جلوی آن گرفته می‌شود، جلوی این باز می‌شود. در این تصمیم‌گیری فلان تصمیم‌گیری باید بشود؛ چه کسی در ذهن می‌اندازد؟ جنود رحمان و لشکر خدا، لشکر ملائکه، این‌ها می‌آیند آن کسی که برایش خوب است را می‌گویند برو این کار را بکن، در این دو راهی به این سمت برو.

امّا اگر انسان قرار باشد با پیش‌فرض باشد، بخواهد راه خودش را برود، بخواهد مسأله خودش را داشته باشد، بخواهد فرض بکنید که مسیر خودش را داشته باشد، آن طرف ورودش کم می‌شود از این طرف زیاد می‌شود، یک‌دفعه یک کسی که برای او مضر است به ذهنش می‌آید با او تماس بگیرد. یک‌دفعه یک کسی که برای او مضر است می‌گوید بروم یک سری به فلانی بزنم و یک نیم‌ساعت خانه‌اش بروم و ببینم که چه مطلبی است؟ یک‌دفعه یک جایی که برای او ضرر دارد، با او تماس می‌گیرند کارت دعوت می‌فرستند، کارت عروسی می‌فرستند، کارت جشن می‌فرستند یا فرض کنید که فلانی باید بیای‌ها، حتماً هم باید شرکت کنی، اصلا اگر نیایی ازتو دلخور می‌شویم، اصلًا اگر نیایی دیگر باهات حرف نمی‌زنیم! ولی می‌رود در آنجا می‌بیند موسیقی است، در آنجا آلات حرام است، در آنجا فعل حرام دارد انجام می‌گیرد.

ببینید! آن شرائط آماده می‌شود، این شرائط را چه کسی آماده می‌کند؟ جنود شیطان، آنها آماده می‌کنند.

از این طرف جنود رحمان، از این طرف می‌شود جنود شیطان. به هر مقدار که دل بدی راه به این طرف باز می‌شود، به هر مقدار که به این طرف دل بدهی راه از این طرف باز می‌شود و از این طرف بسته می‌شود. این مسأله دائماً هست، دائماً این قضیه هست.

لذا بزرگان تأکید داشتند نسبت به مراقبه‌ای که باید سلاک آن مراقبه را داشته باشند این مطلب را در نظر بگیرند. نگویند الآن که این شخص تلفن کرده حتما خواستِ خدا بوده‌ها! یک وقت ممکن است یک امتحانی در این وسط هست، نگویند حالا که قرار بر این است که من با این صحبت نکنم پس چرا یک‌دفعه فرض کنید که در فلان مجلس شرکت کردم اتفاقاً بغل هم درآمدیم. خُب بغل هم درآمدید که بغل هم درآمدید. پس شیطان کارش چیست؟

کار شیطان همین است. بلند شود بیاید و به این وسیله در این وسوسه‌هایی که می‌کند از آن استحکام و از آن استقامت و از آن فکر اولیه‌ای که این شخص دارد برای این، این را سست کند. با این بهانه‌ها که اگر خواست خدا نبود پس این الآن بغل من نمی‌آمد بنشیند، اگر خواست خدا نبود پس این در این مجلس نمی‌آمد بنشیند، اگر خواست خدا نبود این الآن به من تلفن نمی‌زد، اگر خواست خدا نبود این من را دعوت نمی‌کرد، من که از این جدا شدم، پس چرا دوباره من را دعوت می‌کند، من که از این فاصله گرفتم پس چرا الآن که در این مسجد رفتم این هم آمده، پس این معلوم است خواست است! این‌ها هیچ خواست خدا نیست. تمام این‌ها خواست شیطان است! خواست خدا همانی است که در فکرت هست، آن خواست خداست. خواست خدا همانی است که روی آن ایستادی.

اوّل درست باید معنا را انسان منقح کند و بعد وقتی که روی آن ایستاد دیگر بایستد، بخواهد بجنبد و بلرزد و کوتاه بیاید شیطان و جنود شیطان فضا را مناسب می‌بینند برای نفوذ، می‌گویند: به به! این دلش دلی نیست که ایستاده. حمله! حمله چی؟ او تلفن می‌زند، آن کارت دعوت می‌فرستد، آن اصرار می‌کند، آن قربانت شوم، آن ماچ می‌کند، هر کسی خلاصه در این زمینه، این‌ها به اطوار مختلف می‌آید، یک مرتبه بعد از یک مدت می‌بیند علاقه‌اش نسبت به اینجا بیشتر شده تا اینجا، ای داد بیداد! ای داد بیداد! نسبت به اینجا دارد کم‌کم سرد می‌شود، نسبت به این فضا کم‌کم دارد موضع می‌گیرد. این‌که تا حالا دفاع می‌کرد حالا می‌بیند دارد موضع می‌گیرد، چه قضیه‌ای اتّفاق افتاده؟ چه قضیه‌ای اتّفاق افتاده؟

تو که تا دیروز دفاع می‌کردی، تو که تا دیروز این همه چه می‌کردی، قضیه که سر جایش است، در اینجا مطلبی پیش نیامده، مسأله‌ای تغییر نکرده، پس هر چه هست اینجا دارد یک چیزهایی عوض می‌شود.

پس به هوش باشیم و مواظب باشیم و دائما خود را در محک قرار بدهیم و دائما خود را در امتحان ببینیم، و دائما تجربه کنیم و از تجربه برای مرتبه بالاتر بهره بگیریم. این همان مراقبه‌ای است که بزرگان نسبت به آن

دستور می‌دادند.

خُب به تناسب ماه شعبان و ماه رمضان هم که در پیش داریم و تبعاً زمینه و بستر برای این مسأله بسیار آماده‌تر است. و اگر انسان فرض کنید که در موارد دیگر بایست یک مقدار بیشتر با خودش ور برود، بیشتر اعمال رویه کند، یعنی اعمال قدرت کند (قدرت نفسانی) برای اینکه جلوی یک مسأله‌ای قرار بگیرد و از یک جریانی عبور کند. امّا در این ماه رجب و شعبان و به خصوص ماه رمضان، خدا وسیله‌اش را بهتر آماده کرده است کأنه جاده یک خرده همچین سرازیر هم هست، یعنی نه تنها چیز است یعنی آن را هُل هم بدهید، ماشین یواش یواش نیازی به گاز دادن و هی دنده عوض کردن و این‌ها ندارد، یعنی خود طبع قضیه انسان را [جلو می‌برد]. لذا انسان باید استفاده کند و از این موقعیت برای زمان‌های دیگر و برای ماه‌های دیگر بتواند بهره بگیرد.

خلاصه آن موقعیت وجودی خودش را، آن میزانی که در آن میزان قرار گرفته، آن میزان را تقویت کند و بر حجمش بیفزاید تا اینکه بتواند به وسیله این، از مطالب و مسائلی که در باقی ایام و باقی ازمنه در جریان هست عبور کند به فضل و به رحمت الهی. خُب پس یک چند سؤال هم راجع به این‌ها پاسخ بدهیم که یک وقت حمل بر بی‌توجهی نشود.

بله! خیلی برای بنده جالب است که چندی پیش بود وقتی صحبت راجع به جلسه امروز شد، بعضی از دوستان پیشنهاد می‌کردند که خلاصه شما این جلسه را به تأخیر بیندازید چون در یک همچنین روزهایی ظاهراً دوستان و رفقا قصد سفر و مسافرت و این‌ها دارند و ما که خُب حالا هر وقتی شد ما که آدم بیکار و چیزی هستیم و کاری نداریم، حالا می‌گذاریم برای یک وقت دیگر و این‌ها.

ولی من با توجه به شرائط خودم وقتی که ملاحظه کردم دیدم که بنده دیگر تا ماه رمضان فرصتی ندارم. بله!! گفتند که ... خُب حالا ما در امروز قرار می‌دهیم، دیگر حالا هر کسی که از دوستان ما توفیق زیارتشان را پیدا کردیم، خُب می‌بینیمشان، و هر کسی هم که پیدا نکردیم إن‌شاءاللَه که از دعای آنها محروم نخواهیم بود، ولی ظاهراً مثل اینکه برخلاف آنچه را که مطرح شده عنایت و لطف دوستان خیلی نسبت به حقیر و خَب البتّه بنده که خُب اینجا چیزی نیستم نسبت به راه و نسبت به مکتب فراتر از این است که ما یک همچنین مطالب و تصورات و تخیلاتی داشته باشیم.

عرض کنم که سؤالی که فرمودند:

آیا هنگامی که روزه هستیم می‌توانیم با نوک زبان آب برنج را بچشیم تا مقدار نمک آن را بفهمیم؟

بله! اشکالی ندارد. بعضی وقت‌ها می‌توانید بیشتر از چشیدن و این‌ها هم، تا وقتی که از گلو پایین نرود ایرادی ندارد. منتهیخُب باید بیرون ریخت و این‌ها؛ هنگام چشیدن ایراد ندارد؛ از گلو پایین رفتن ایراد دارد.

هنگام عذر شرعی آیا می‌توان از یک در وارد مسجد شد و از دری خارج بشویم یا نه؟

نه! بهتر این است که خارج نشویم، چون در آنجا خود ورودش ایراد دارد.

اگر هدیه عطر یا ادکلن به خانمی بدهیم و نمی‌دانیم در خارج از منزل استفاده کند، وظیفه ما چیست؟

خُب اگر ندانیم اشکال ندارد، امّا اگر بدانیم نه، نمی‌شود.

در زمان عذر شرعی تا کدام حد و مرز حرم امام حسین علیه‌السلام یا حضرت علی یا حضرت ابوالفضل می‌توان رفت؟

عرض کردم در همان جایی که جزو خود ضریح مطهر در آن فضایی که هست و دیده می‌شود در آن فضا می‌شود، فرض کنید که من باب مثال بلا تشبیه، بلا تشبیه، اگر این ستون را در اینجا ملاحظه کنید آن به اصطلاح افرادی که در اینجا نشستند از افرادی که در آن فاصله هستند و این ستون برای آنها قابل رویت هست این ایراد دارد ولی اتاقهای دور، یا اینکه افرادی که در اینجا هستند ایرادی ندارد، بنابراین در رواق‌هایی که پشت حرم قرار دارد در آنجا ایرادی ندارد، مگر اینکه وقف مسجد بر آنها خوانده شده باشد، یعنی مسجد است؛ ولی اگر وقف نباشد، رواق باشد یا جایگاهی باشد نه، آن ایرادی ندارد.

حکم استفاده از صابونی را که حاوی روغن کوسه است؟

اشکال ندارد، کوسه ایراد ندارد، کوسه طاهر است، مرده‌اش هم طاهر است، آن به اصطلاح اشکالی ندارد. هیچ حیوان دریایی نجس نیست مطلقا.

آیا برای حل مسائل حقوقی گرفتن وکیل خانم برای خانم‌ها ایرادی دارد؟

خیر! ایرادی ندارد.

در امتحان کتبی حوزه جامعة الزهراء قم قبول شدم و خانواده‌ام در کرج ساکن هستند. آیا شما اجازه می‌دهید برای تحصیل به قم بروم و از خوابگاه استفاده کنم؟

باید رضایت پدر در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد. و همین‌طور نسبت به فضا و موقعیتی که در آنجا هست باید تحقیق بشود؛ بنده در این مسأله اطّلاعات کافی ندارم، لذا نمی‌توانم نظر بدهم چون محیطها مختلف است.

پدرم حدود یک ماه است که از منزل رفتند و نمی‌گویند که کجا رفتند معمولا همین‌طور است، با اینکه می‌روند اطّلاع نمی‌دهند که کجا می‌روند جواب تلفن نمی‌دهند، جواب پیام‌ها را خیلی دیر می‌دهند، آیا من برای مسافرت از ایشان باید اجازه بگیرم؟

خُب بله، بالاخره پدر جای خود دارد.

با توجه به اینکه قبلًا اجازه می‌دادند که همه جا برویم؟!

خُب این دیگر ... هر شخصی وظیفه خودش را دارد.

سلام علیکم، آیا زن که می‌گویند ناقص العقل و الایمان است سؤالهای چیزی می‌پرسند، بالاتر از حد، سؤالهای آسان از ما بپرسید، این‌ها سؤال‌های ... چطور می‌تواند به کمال برسد؟

ببینید بنده این قضیه را در یک جلسه قم عرض کردم. این مخدره این نواری که مربوط به آن مسأله هست آن نوار را توجه کنند. این‌که عرض کردم که می‌گویند زن ناقص العقل است؛ عقل نه به معنای این عقل معارفی که خُب الآن هست، نه این نیست. و بلکه به معنای این است که خداوند در زن جنبه عاطفه و احساس و عطوفت را و رحمت را بیش از مرد قرار داده، این نکته را توجه کنید!!

خلقت زن و مرد یکی است. به هر نقطه‌ای که مرد می‌رسد به همان نقطه زن می‌رسد، و در این مسأله تفاوتی نیست حتی به اندازه سر سوزن. و ما اصلًا در روایات عجیب داریم روایاتی که فرض کنید که راجع به مقام و موقعیت حضرت زهرا سلام اللّه علیها هست. روایات عجیبی است که بعضی از ائمه علیهم‌السلام می‌فرمایند: ما در مشکلاتی که برایمان پیش می‌آید به مادرمان فاطمه زهرا سلام اللّه علیها توسل می‌کنیم. این چه مرتبه‌ای است که امام صادق علیه السلام، رئیس مذهب تشیع و خودش صاحب ولایت کلیه و واسطه بین خالق و مخلوق، دارد این حرف را می‌زند. البتّه آن مشکلات مربوط به خودشان، نه مشکلات مربوط به این عالم جمعی و عالم کثرت. در مسائل خود و در عوالمی که مربوط به خود امام علیه‌السلام است، نه مربوط به ماها، نه مربوط به این عوالم، این‌ها که چیزی نیست، این‌ها زیر ناخن امام هم نیست، کل عالم وجود زیر ناخن امام هم نیست. آنچه را که مربوط به خودشان و مسائل مربوط به خودشان در ارتباط با پروردگار و سیر در اسماء و صفات کلیه است، در آن مسائل توسل به مادرشان می‌کنند، این قضیه چیست؟ توجه کردید؟

من در وقتی که از سفر حجّ برگشته بودیم، شب‌ها مرحوم آقا در کربلا بودیم من حدود هفده سالم بود که با آن اخوی بزرگتر از خودمان با ایشان حدود هجده سال و نیم و نوزده سالش بود، از سفر مکّه که برگشته بودیم شب‌ها من می‌دیدم که ایشان تقریبا سه ساعت به اذان بلند می‌شدند من از خواب بلند می‌شدم منتهی خودم را می‌زدم به خواب تا ببینم که چه قضایایی می‌گذرد. چون اگر تکانی به خود می‌دادیم و نشان می‌دادیم صحبت آنها می‌رفت به جای دیگر، لذا صدایمان را درنمی‌آوردیم تا ببینیم که این‌ها سه ساعت قبل از اذان نشستند بغل همدیگر چه می‌گویند! خلاصه و یک چیزهایی هم گیرمان آمد یک چیزهایی. از جمله خدا رحمت کند مرحوم آقا یک وقت اواخر عمرشان یکی دو سال آخر، یک وقت نشسته بودیم یک دفعه من یک حرفی را زدم. فرمودند: آقا سید محسن این را تو از کجا می‌دانی؟ گفتم: می‌دانید از کجا؟ از همان شب‌هایی که من هفده سالم بود ... بعد گفتند: ای شیطان! خُب بگو ببینم دیگر چه. گفتم بقیه را نمی‌گویم. خلاصه آن چیزهایی که قرار بود چیز بکنیم یک چیزهایی گیرمان می‌آمد و می‌شنیدیم.

یک شب من دیدم که در همان وقتی که دارند با هم صحبت می‌کنند اتاق هم تاریک بود، مراعات ما را می‌کردند که چراغ را روشن نکنند و این‌ها، دیدم مرحوم آقای حداد دارند می‌گویند به مرحوم آقا چون مرحوم آقای حداد یک سفر رفتند به مکّه، عمره هم نرفتند فقط یک سفر سفر حج رفتند دیدم دارند به ایشان می‌گویند: هر وقت من وارد مسجد النبی می‌شدم آنچنان فضای ملکوتی و ابهت و هیمنه حضرت زهرا سلام اللَه علیها مرا می‌گرفت که دیگر مجالی برای فکر کردن به جای دیگر در من نمی‌گذاشت تا وقتی که از مسجد می‌آمدم بیرون. یعنی حتّی به پیغمبر صلی اللَه علیه و آله هم دیگر نمی‌توانستند ایشان فکر کند، یعنی آن موقعیت و جلال و عظمت حضرت زهراء سلام اللَه علیها آنچنان نفس آن هم آقای حداد، او خودش دریایی از سعه و این‌ها بود می‌گفتند: چنان مرا می‌گرفت که من دیگر آن‌قدر غرق می‌شدم که تا وقتی که در مسجد النبی بودم اصلًا نمی‌توانستم به چیزی فکر کنم، تا وقتی که خارج می‌شدم و به بیرون می‌آمدم.

این‌که زن می‌گویند ناقص الایمان و ناقص العقل و این‌هاست به خاطر این جهت است: آن جنبه احساسی و عطوفتی که در زن هست آن بر رفتار او تأثیر بیشتری دارد نسبت به مرد، نه اینکه تعقل ندارد، نه او هم عقلش هم عقل کامل، حتّی خیلی‌ها قضاوت بهتری می‌کنند نسبت به مردها، بسیاری از زن‌ها، بسیاری از چیزها را ما می‌بینیم در قضاوت‌هایشان، در مشاوره‌هایشان، در مطالبی که با هم مطرح می‌کنند خیلی قوی‌تر، محکم‌تر و این‌ها. امّا از نقطه نظر عمل خارجی وقتی پای عمل می‌رسد، آن جنبه عاطفی و جنبه رأفتی که خدا در زن بیشتر قرار داده به خاطر بچه، و تربیت و شوهرداری و .... این‌ها خُب بالاخره وسیله می‌خواهد، این‌ها بالاخره همین‌طوری که نمی‌شود بکن و نکن فرض کنید که یک کاری. این باید خودش به نحوی منزل را بگرداند، بچه‌ها را تحت سرپرستی قرار بدهد، و آن مرد نمی‌تواند این وظیفه را انجام بدهد، وظیفه مرد کار بیرون است و مسائل است، وظیفه زن هم که خُب رسیدگی به واسطه همان لطافت نفس است، از این نظر تعبیر به ناقص العقل شده. ولی خُب بایست تعبیر یعنی منظور از آن عقل یک عقل عملی است که در نهج‌البلاغه هم نسبت به این قضیه آمده. دوستان آن صحبت بنده را راجع به این قضیه مورد توجه قرار بدهند، توضیح در آنجا داده شده.

نمی‌دانم چرا این دفعه امروز ما بیشتر راجع به مسائل مشکله مورد سؤال قرار گرفتیم!

همسرم به خاطر کارهایی که انجام می‌دهم یا بعضی از کارها را که انجام نمی‌دهم به من می‌گوید که از تو راضی نیستم، همچنین به من می‌گوید: به من اجازه بده که تا تجدید ... بعضی از مسائل و تکلیف بنده در قبال همسرم چیست؟

خُب شما بایستی که اطاعت بکنید و وظیفه خودتان را انجام بدهید، حالا توقعات یک نفر برآورده نمی‌شود خُب آن یک مطلب دیگری است، آن دیگر بسته به آن کیفیت تفکّر او دارد. عرض کردم همه در یک

سطح نیستند و خُب اشخاص در این قضیه متفاوت هستند، آنچه که ما وظیفه داریم فرق نمی‌کند چه زن و چه مرد، زن و مرد وظیفه دارند هر کدام تکلیف خودشان را انجام بدهند و وظیفه خودشان را انجام بدهند و خودشان را هم گول نزنند و به خاطر مسائل و سلیقه‌ها قضایا را به نفع خودشان تفسیر نکنند و توجیه نکنند و بهترین قاضی هم خود وجدان انسان است که آن می‌تواند قضاوت کند الآن در این زمینه به وظیفه عمل شده یا نشده.

تو با خدای خود انداز کار دل خوش دار *** به ره مگر نکند مدعی خدا بکند

انسان باید آن راهی را که برای او در نظر گرفته شده آن راه را ادامه بدهد و بداند که آن راه بی‌فراز و نشیب نخواهد بود. و برای هر کسی پرونده خاص به خود او تعیین شده و تصور نشود گرچه ایده و بالاترین حد از مبانی که برای ما گفتند در ارتباط با مسائل خانوادگی، محبت زائد و عشق به خانواده است، چطور اینکه بارها بنده این مطلب را از بزرگان خدمت دوستان عرض کردم؛ ولی در عین حال انگار خواست خدا و مشیت خدا فراز و نشیب در مسائل هست، این هست، این فراز و نشیب وجود دارد.

در این فراز و نشیب است که انسان یک چیزی گیرش می‌آید، در این است. یعنی در این قضیه است که انسان یک چیزی گیرش می‌آید، یک چیزی می‌فهمد. پس بنابراین توقعی که انسان همیشه یک زندگی یک‌نواختی داشته باشد که آب از آب تکان نخورد، این یک توقع ناپخته‌ای است. بالاخره روزگار به دست ما و به قلم تقدیر ما نمی‌گردد، روزگار برای خودش روش خودش را دارد و افراد برای خودشان. امروز یک نفر با شما رفاقت می‌کند و فردا سر هیچ‌رفاقت را به هم می‌زند. بعضی از همین افراد خُب ارتباطشان با ما یک قدری کم رنگ شده و فلان شده و فاصله گرفته، من به یک شخص می‌گفتم: من هر چه فکر می‌کنم که من چه کردم که این ارتباط سی ساله یک مرتبه قطع بشود، خُب به فکرم ...، خُب بگویید به من که من آخر چه کردم در این چهکاری انجام دادم، توجه می‌کنید؟

وقتی به همین راحتی، به همین راحتی یک ارتباط به این محکمی و سی ساله صاف قطع می‌شود، خداحافظ شما، شما اصلًا کی هستی؟ اصلًا شما کی هستی؟ خُب خیلی خَب ... خُب این چه چیزی را برای انسان می‌رساند؟ خیلی برای آدم مفید است. البتّه ممکن است یک مقداری سخت باشد ولی آن ور سکه‌اش این است که دل به این اهل دنیا مبند، دل نبند. دل را جایی ببند که هیچ وقت نمی‌توانی ازش جدا شوی، آن هم از تو نمی‌تواند جدا شود، آنجا دل را ببند. گرچه مسائل، مسائل سختی است ولی در پشتش خیلی مطالب هست. در این رفتن‌ها خیلی مسائل خوابیده، در این مرض‌ها خیلی قضایا خوابیده، در این دور شدن‌ها و فراق‌ها خیلی مطالب خوابیده، چیزهایی خوابیده که با پنجاه سال نمازشب گیر آدم نمی‌آید.

پنجاه سال شما نماز شب بخوانی، یک فراق، یک مرگ، یک مرض، یک ناملایمات، این را نمی‌دهد، آن

جای خودش را دارد، نماز شب جای خودش را دارد، تأثیر خودش را دارد به جای خود. امّا آن تأثیر کندن، آن تأثیر جدا شدن، آن تأثیر چسباندن به یک ذات دیگر، آن تأثیر تعلق؛ آن با نمازشب پیدا نمی‌شود، آن با قرآن خواندن پیدا نمی‌شود، این‌ها می‌آید کمک می‌کند. این باید در پرونده انسان باشد، در این برنامه‌ای که خدا قرار داده آن نقطه‌اش این است، آن نقطه‌اش این است و اگر انسان با آغوش باز این‌ها را پذیرا بشود و پذیرایی کند خیلی گیرش می‌آید. اگر دائما شروع کند داد و بیداد و هوار و این‌ها نه فایده ندارد، بالاخره روزگار هم کار خودش را می‌کند کاری با آدم ندارد، کاری ندارد، کاری با آدم ندارد.

من واقعاً دارم عرض می‌کنم من بعد از پنجاه و شش هفت سال سن، دارم الآن عرض می‌کنمآن نمازی که الآن می‌خوانم تا نمازی که دو سال پیش با حیات والده می‌خواندم فرق می‌کند، تفاوت می‌کند. والده من خیلی به بنده تعلق داشت من سرم درد می‌کرد او قلبش درد می‌کرد، خیلی، ما نمی‌دانیم از میان این بچه‌ها چطور خلاصه، بله علی‌آباد هم یک شهری توجه می‌کنید. لذا بنده اصلًا حتّی مسافرت که می‌رفتم به ایشان نمی‌گفتم، می‌ترسیدم اصلًا از وقتی که می‌روم ایشان چیز است، دائما در اضطراب و فلان است و خُب ما واقعاً مقصر بودیم قاصر بودیم نسبت به ارتباط و خدمت به ایشان و امثال ذلک این‌ها خُب خیلی چیز بودیم.

ولی همین ارتباط مادر اصلًا وسیله برای حرکت انسان است، پدر وسیله برای راه انسان است. این همه تأکید ما داریم در اسلام، در تشیع، در دستورات بزرگان، در دستورات اولیاء، محبت به پدر، محبت به مادر به خصوص، مطالبی من از مرحوم آقا شنیدم، شخص آمده بود پیش ایشان آقا پدر و مادر من کمونیست هستند. ایشان می‌گفتند: به تو چه مربوط است کمونیست هستند، مانند یک شیعه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام باید بروی دست و پایشان را ببوسی، این‌ها را من شنیدم از ایشان، به تو چه مربوط است که هستند، آنها خودشان می‌دانند با خدای خودشان، توجه می‌کنید؟ چه کار دارید؟ ما این‌ها را شنیدیم، یک همچنین تعبیراتی.

بعد این قضیه حالا انسان ببیند خُب یک مادری دارد که در یک همچنین شرایطی، با چه وضعی، با چه کیفیتی واقعا ما اگر توفیقکی هم خدا به ما داده باشد از سر همین‌ها بوده دیگر. از زحماتی که این‌ها برای ما کشیدند و دورانی که گذشته مسائلی که بنده به یاد دارم، که شاید تحملش برای زن‌های امروزی غیرممکن باشد، تحملش غیرممکن باشد. در عین حال ما در آن موقع به هوای اینکه می‌رویم بالاخره گاهی می‌آییم، می‌رفتیم مشهد دستشان را می‌بوسیدیم، پایشان را می‌بوسیدیم، خوش بودیم دیگه به اینکه بالاخره مادر داریم و این هم دعایش بالای سر ماست. ولی حالا که رفته می‌بینم حالا وضعیت فرق می‌کند، انگار باید این قضیه انجام بشود، توجه می‌کنید؟ باید این قضیه انگار انجام بشود، باید این عُلقه هم کنده بشود.

بله! انسان تا وقتی که این‌ها هستند باید این‌ها را روی چشمش بگذارد تا جایی که می‌تواند، ولی نباید دیگر توقع داشته باشد إلی ابد الآباد این‌طور باشد. نه خواست خدا وقتی که هست بروند، تا وقتی که هستند

انسان باید طبق همان پرونده عمل کند، طبق همان دستور عمل کند، و وقتی که رفتند خدا را شکر کند بر اینکه پرونده جدیدی برایش باز شده، خدا حالا آن ور سکه را می‌خواهد نشان بدهد حالا بیا به طرف من، تا حالا برای پدر و مادرت بودی، تا حالا زحمت می‌کشیدی، بسیار خُب اجرت را می‌دهم، همه را دادم تمام کمال به جای خود. امّا الآن همه‌اش هم نه، حالا بلند شو بیا این‌طرف سکه را تماشا کن، این‌طرف کاغذ را حالا بیا ببین، این عالم را بیا ببین، لذا اصلًا می گویی عجب! اصلًا نمازمان یک چیز دیگر بود این یک چیز دیگه است، توجه آن یک چیزی بود، خُب آن هم برای خدا بود، آن هم برای خدا بود. لذا این که می‌گویند توحید مراتبی دارد، معرفت مراتبی دارد برای همین است‌ها، که انسان این‌ها ... لذا همه این‌ها در جایگاه خودش و راستای خودش باید انجام بشود.

در مطلع انوار جلد دو دستورالعمل‌هایی آمده مثل ذکری که علامه قاضی برای رفع دشمن آورده و دستور علامه حداد رحمة اللَه علیه که خواندن سوره والذاریات برای حفظ و حرزی که علامه حداد برای حفظ علامه طهرانی و فرزندانش نوشته بودند که بسم اللَه الرحمن الرحیم در مربا آیا به ما اجازه انجام این دستور را می‌دهید؟

اشکال ندارد، می‌شود انجام داد.

از سال نود و یک وارد جمع دوستان شدم، بنده وقتی بیرون از دوستان با دیگران مواجه می‌شوم احساس سنگینی خواب و غیره می‌کنم در صحبت کردن دچار مشکل می‌شوم، تا حدودی قدرت حرف زدن و ایجاد مشکل می‌شود؟!

بله! این مسأله به همین کیفیت گاهی برای انسان به واسطه غلبه حالات اتّفاق می‌افتد. در بعضی از حالات روحی انسان قدرت برای ارتباط با دیگران را از دست می‌دهد، بیشتر نسبت به افرادی که از محل متبرّکه زیارتی یا جایگاهی برمی‌گردند، تا مدت‌ها این توان ارتباط با دیگران را ندارند، البتّه این به صورت‌های مختلف ممکن است پیدا بشود، گاهی به صورت حال تهوع برای انسان پیدا می‌شود، مخصوصاً علامتش این است که اگر در مسجدی برود، یا در حسینیه‌ای یا در جایی این حالت از بین می‌رود، فقط در وقتی که در مجامع عمومی ظاهر بشود، یا افراد نامناسب و ناسنخیت با آن تماس پیدا کنند این حالت التهاب برای او پیدا می‌شود. یا لکنت زبان این‌ها همه مربوط به همین حالاتی است، البتّه ممکن است برطرف بشود و ممکن هم هست این بماند، این مطلبی نیست.

چه تفکری باعث می‌شود که از فقر و تنگدستی خود و اطرافیان صبر و تحمل کنیم و آن را از طرف خدا ببینیم و این امر باعث یأس و ناامیدی از رحمت خدا نشود و چه عاملی باعث این پدیده می‌شود که گروهی از انسان‌ها در نهایت امکانات و راحتی باشند و گروهی حتی برای نان شب خود در رنج و مضیقه باشند. آیا

فقط ربطی به تلاش و کوشش دارد یا مسائل دیگری هم دخیل است؟

ببینید خُب این‌ها مطالبی است که فقط یک قضیه نمی‌تواند در این مسأله دخیل باشد. این مسأله مسائل مختلفی دارد و جهات مختلفی دارد؛ بعضی‌ها آن ناتوانی خودشان را به پای تقدیر می‌گذارند و اینکه خُب نمی‌توانند به یک چیزی دسترسی پیدا کنند، بعضی‌ها خُب ممکن است به واسطه اشتباهاتی که می‌کنند خودشان را در بعضی از مضیقه‌ها قرار می‌دهند و این را به پای تقدیر و سحر و جادو و این‌ها می‌اندازند، بعضی‌ها خُب به خاطر بعضی از خطاهایی که انجام می‌شود یا بعضی از ارتباطات، آن راه و آن وضعیت را به هم می‌ریزند، بعضی‌ها به خاطر کار خلافی که انجام می‌دهند راه رزق و روزی‌شان را به روی خودشان می‌بندند، بعضی‌ها هم که خُب صلاح بر این است که در همین وضعیت بمانند، این یک چیز طبیعی است، چیز خاصی نیست.

شخصی در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه وآله آمد سراغش و گفت: من فقیرم؟! حضرت فرمودند: ثروت برای تو مانع است و صلاح نیست! گفت: شما چه کار دارید من می‌خواهم ثروتمند بشوم، بعد هم شما حالا خواهید دید! ایشان فرمودند: خُب حالا خودت می‌خواهی بسم اللَه. برداشتند دو درهم به او دادند گفتند: با این دو درهم برو کار کن. بلند شد رفت کار کرد و نمی‌دانم یک بز خرید یک گوسفند خرید و شروع کردند زاییدن و فلان و کم‌کم زیاد و این‌ها شدند، دو درهم بیشتر به او نداده بودند، امّا این دو درهم، درهمی است که باید این را نابودش کند، این است قضیه.

حالا که خودت می‌خواهی نابود شوی بسم‌اللَه، راه هست. یک آیه قرآن خیلی عجیب است، خیلی عجیب است. خلاصه این رفت و این گوسفند گرفت و فلان و این حرف‌ها و گله و دیگر آن که هر روز می‌آمد در مسیر ... زیاد است لابد خودتان شنیدید هم، به اجمال می‌گویم، دیگر نتوانست به نماز پیغمبر صلی اللَه علیه وآله شرکت کند و گله‌اش را می‌برد بیرون. دائما پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گفتند: کجاست؟ می‌گفت: حوصله ندارم فعلًا گوسفندها فلان است و گرگ می‌آید می‌خورد و مجبورم بیرون باشم و از این مسائل.

یک روز مرحوم آقا به یک شخصی اتّفاقا از بستگان هم بود بعد هم فوت کرد آمد و اّول حالش خوب بود و فلان و این حرف‌ها، ورشکست شده بود، من به آقا گفتم: مثل اینکه هر وقت ورشکست می‌شود سراغ شما می‌آید؟ ایشان فرمودند: بله! ولی این دفعه آمده دیگر گفته دیگر مثل سابقم نیستم. خلاصه این کم‌کم کار و بارش گرفت و فلان و عصر جمعه دیگر کم‌کم نمی‌آمد، یک جلسه می‌آمد یکی نمی‌آمد. یک‌دفعه مرحوم آقا گفتند: چرا آقا جلسات عصر جمعه نمی‌آیید؟ گفت:

فلانی حالا اسم نمی‌برم که به آن اسمی که معمولًا می‌گفتند، گفتند مرحوم آقا یکی از بستگان نزدیکش بودند، گفتند آقای مثلا فلانی اگر نیایم مرغ‌ها از مرغ‌کشی و جوجه‌کشی و فلان و این چیزها، مرغ‌ها از گُشنگی می‌میرند! مرحوم آقا هم گفتند: آقای فلان بگذار مرغ‌ها بمیرند، آمدن عصر جمعه را چرا داری از دست

می‌دهی؟ بگذار مرغ‌ها بمیرند، تو داری خودت می‌میری، فکر مرغ‌ها را می‌کنی؟ تو الآن داری خودت را می‌کشی، تو الآن داری استعداد خودت را از بین می‌بری، تو الآن داری خودت را نابود می‌کنی و نابود هم شد، نابود شد. بعد یک مسائلی برای او پیش آمد و به یک کیفیتی خلاصه بله، ما را از دنیا رفتیم، از آن قسم شد.، رفت به آن کیفیت.

باید بیایی، باید خودت را در این فضا قرار بدهی، باید خودت را در این جمع قرار بدهی، که در این فضایی که برای تو آماده شده بتوانی حرکت کنی. جدا بشوی کم‌کم جدایت می‌کنند و در یک عالم دیگر. این شخص هم دیگر کم‌کم فلان و ... بعد پیغمبر صلی اللَه علیه وآله فرستادند دنبالش که بروید از او زکات بگیرید و خُب این گوسفندانش زیاد شده و خُب رفت و آمد و این هم گوسفندان را آمده به دست آورده و فلان و به آن نماینده پیغمبر صلی اللَه علیهوآله گفت که: نه! من خودم گوسفند می‌فرستم برای پیغمبر، تو حالا برگرد نماینده پیغمبر را رد کرد حالا بفرست، تو برگرد مدینه من خودم برای پیغمبر صلی اللَه علیه وآله می‌فرستم. بعد وقتی که برگشت مدینه حضرت فرمودند: ای داد بیداد، گفتم این برای تو ضرر دارد. بعد آمده بود مدینه که: یا رسولاللَه! حالا آن موقع نشد و حالا هر چه شما بفرمایید؟ حضرت فرمودند: ما یک چیز بیشتر امر نمی‌کنیم، نماینده من آمد نداد و من از تو دیگر قبول نخواهم کرد، و خُب خسرالدنیا و الآخرة. توجه کردید؟

این مسأله به این کیفیت است، برای بعضی‌ها صلاح نیست که این انجام بشود، بارها افرادی می‌آمدند پیش مرحوم آقا و بعد بنده با چشم خودم این مسائل را دیدم. مرحوم آقا می‌فرمودند: همین وضع زندگی که تو داری الآن همین برای تو صلاح است و آنها بعد از یک مدتی الحاح کردند، اصرار کردند بر تغییر و بعد رفتند و خودشان قطع شدند. آیه قرآن عجیب است، این آیه عجیب هست، همیشه این آیه را در نظر داشته باشیم که مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً الإسراء، ۱۸ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً الإسراء، ۱۹ كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً الإسراء، ۲۰ «هر کسی دنیا را بخواهد ما به او دنیا را می‌دهیم، خدا می‌گوید: ما به او دنیا را می‌دهیم ببینید پیغمبر صلی اللَه علیهوآله دادند بیا این دو درهم را بگیر، برو آخرتت خراب شد و کسی که آخرت را بخواهد ما آخرت را برای او تقدیر می‌کنیم و بعد هم ... هر دو از ناحیه ما تأمین خواهد شد. خیال نکنید فقط آنچه را که مربوط به آخرت است، آنچه هم مربوط به دنیاست آن را ما می‌دهیم، بسته به انتخاب و اختیار شماست کدام را می‌خواهید اختیار کنید» همین مطالبی که عرض کردم.

خواهشمندم فردی را در تهران مشخص نمایید که بتوانیم حضوری یا تلفنی سؤالات احکام را از ایشان بپرسیم یا مشورت‌ها و سؤالات را خدمت ایشان عرض کنیم؟

خُب در تهران بنده نمی‌توانم کسی را معرفی کنم که اگر کسی سؤالی دارد به او رجوع کند. می‌تواند

توسط همین وسایل ارتباطی که فعلًا هست بیان کند و این بهتر است. چون گاهی اوقات دیده شده که بعضی از مطالبی که مطرح شده این مطالب یک اختلافات و یک تفاوت‌هایی پیش آمده و خود این موجب سؤال شده. الآن خُب هست وسایل هست، سایت هست، نامه هست، و خود بنده به سؤالات و به چیزهایی که مربوط به احکام هست پاسخ می‌دهم.

خواستم این را هم خدمت دوستان عرض کنم که با توجه به موقعیتی که برای بنده پیش آمده و تأکیدی که اطباء و دوستان کردند، آن آمادگی و استعدادی که ما سابق داشتیم نسبت به بیان مطالب و یا مثلًا پاسخ دادن‌ها و آن امثال ذلک، تبعاً الآن در یک محدودیت‌هایی بنده قرار دارم و لذا سعی می‌کنم که از همین محدودیت برای آنچه را که مورد نظر هست استفاده کنم، دیگر بیش از آن مقدار نمی‌توانم.

خُب بنده سابق گاهی اوقات اتّفاق می‌افتاد در بیست و چهار ساعت هفده ساعت فقط تنهایی صحبت می‌کردم. خُب ولی الآن یک همچنین مطالبی دیگر نیست، و یک همچنین خلاصه آمادگی‌هایی دیگر نیست. فرض کنید از بیست و چهار ساعت هفده ساعت صحبت کردن و تازه بعضی از مجالس‌مان یک بعد از نصف شب شروع می‌شد، مجالسی که با ادیان و مسیحیت و یهودیت و این‌ها داشتیم در کشورهای دیگر و خارج و این‌ها، خُب این الآن دیگر نیست یک همچنین به اصطلاح فرصتی یک همچنین مسأله‌ای.

تبعاً بر این محذوریت خُب ما مجبور هستیم اکتفا کنیم به همانچه را که از تألیفات و یا بعضی از پاسخ نامه‌هایی که هست آنها را بدهیم. لذا از دوستان بنده تقاضا دارم که مسائلی که مربوط به مطالب خانوادگی هست، یا اینکه مسائلی که به خواب و این‌ها هست مجالی برای پاسخ به این‌ها دیگر نیست. فقط مطالبی که مربوط به مطالب عرفانی هست، یا مسائل عرض کنم که احکام، احکام فقهی هست نسبت به آنها، به آنها پاسخ می‌دهیم و البتّه سعی بنده هم بر این هست که اگر بتوانم فرصتی پیدا کنم یک قدری مبسوط تر به سؤالات پاسخ بدهم، یک قدری بازتر کنم، یک قدری ... آن بسته به حال و کیفیت به اصطلاح کمیت سؤالها دارد.

البتّه همان‌طوری که عرض کردم این هم همین است. بنده کسی را که ... البتّه خُب بله، ممکن است بعضی از همین دوستانی که می‌آیند از این‌ها در مجالس شرکت می‌کنند، ممکن است سؤالات و این‌ها به آنها داده بشود و آنها پاسخ بدهند، اگر هم ندانستند. ولی خُب راه سهل‌ترش همین است که سؤال به وسیله همین وسایل عمومی که در اختیار هست قرار بگیرد، آن زودتر و سهل‌تر مطلب به نتیجه خواهد رسید.

پسری که والدین او توانایی کمک برای هزینه ازدواج و تشکیل خانواده او را ندارند، آیا برای درآمد او که می‌تواند با پس‌انداز چند ساله تأمین این هزینه‌هاشود، خمس تعلق می‌گیرد؟

عرض کنم که این مطلب را هم بنده عرض کردم، که نسبت به جهیزیه، افرادی که آنها نمی‌توانند جهیزیه را در همان سال‌های آخر آمادگی برای ازدواج تأمین کنند، اشکالی ندارد که جهیزیه را از سال‌های قبل تأمین

کنند، و نسبت به همین‌طور مسأله حجّ هم همین‌طور هست، در مسأله حجّ باید و واجب است، واجب است بر بالغ که دختر بالغ که البتّه سن بلوغ را همان‌طوری که عرض کردم برای دختر حدود چهارده سالگی در دختران نه نُه سالگی، و برای پسران که پانزده سال تمام است؛ از اوّل بلوغ واجب است بر پسر و دختر که برای رفتن به حجّ پس‌انداز کنند، همان‌طوری که برای سایر امور زندگی پس‌انداز می‌کنند و حجّ مقدم است، باید پس‌انداز کنند کنار بگذارند چون ممکن است که خُب یک نفر چند سال طول بکشد تا اینکه به آن حد نصاب برای رفتن برسد. نسبت به حجّ خیلی دقت داشته باشید، این‌طور نیست که فرض کنید که سن به سی چهل سالگی، پنجاه سالگی برسد از آسمان یک‌دفعه دری باز بشود و یک پولی، نه این‌طور نیست. باید از هنگام بلوغ و حتّی مطلب بالاتر از این است، منتهی حالا ما جرأت گفتنش را نداریم، این مقدارش را می‌گوییم که واجب است برای پسر و دختر این که برای حجّ خودشان یک صندوقی چیزی کنار بگذارند که این به اصطلاح مبالغ به آن حد برسد.

البتّه، البتّه نسبت به این قضیه خمس هم تعلق می‌گیرد. خمسش را کنار بگذارند بقیه‌اش را بگذارند در آن صندوق، این ایراد ندارد نسبت به این مطلب. و امّا نسبت به جهیزیه، اگر جهیزیه از چند سال قبل از ازدواج مثلًا سه چهار سال قبل از ازدواج، این بخواهد شروع بشود بعد چیز کنند این‌ها خمس ندارد؛ ولی اگر نه از دوران بچگی، مثلًا دیگر از دوران بچگی فرض کنید که ما این ظرف را می‌گذاریم برای این کنار، یا این یخچال را می‌گذاریم کنار، یا آن قالی را فرض کنید که از همان سه ساله بابا سه ساله حالا کو تا بزرگ شود، خُب خدا بزرگ است این نه، این خمس دارد. پس بنابراین اگر امکانات یک خانواده این است که از سه چهار سال مانده به ازدواج اقدام بکنند این خمس ندارد چون دیگر در همان زمان است. ولی اگر از کودکی بخواهند این کار را انجام بدهند احتیاطاً البتّه بهتر است که خمس را بپردازند. بله خُب دیگر اگر اجازه بفرمایید دیگر مرخص شویم.

مشکلاتی برای ما در زندگی پیش می‌آید هرچند با توجه به صحبت‌هایی که تا حالا شنیدیم و فهمیدیم لازمه مسیر است، آزمایشات الهی البتّه در این حرفی نیست مشکل ماییم. من نوعاً تحمّلم کم است و بعضی از این مشکلات ممکن است تحمّلم را بالا برد ولی لطمه روحی و خاطرات بدی می‌ماند از اعمال خودم و کارهای اشتباه، این اشتباهات گاهاً از بین رفتنی نیست چه در وجود ما و دیگران.

البتّه خُب ببینید این مراقبه همین است معنایش، معنای مراقبه این است که انسان مواظب باشد تا حد امکان نسبت به آنچه که انجام می‌دهد این مخالف با دستورات الهی نباشد و بعد باید خودش را انسان به خدا بسپارد و همیشه آینده را نگاه کند. تفکّر نسبت به گذشته و به دنبال قبل گشتن برای سالک مضر است و باعث می‌شود حرکت او متوقف شود. انسان اگر هم اشتباه کرده خدا هم پشت سرش بخشنده است، اشکال ندارد،

مگر انسان نباید اشتباه کند؟

راجع به فلان قضیه‌ای شنیدید در قضیه فوت بعد از مرحوم آقا به من اعتراض می‌کردند که چرا شما بعد از فوت مرحوم آقا آمدی و آن‌طوری صحبت کردی؟ ما گفتیم که آقا ما بعد از چیز ما قصد و غرضمان از صحبت این بود، این نبود، هی آمدند اصرار کردند نه آقا شما حتماً غرضت این بود! گفتم: آقا اصلًا خوب شد بنده غرضم این بود، حالا چه می‌گویید؟ اشتباه کردم، دلم خواست اشتباه کنم، اشتباه کردم حالا می‌گویم اشتباه کردم دارم پس می‌گیرم. نه! پس به حرف شما دیگر نمی‌شود اعتماد کرد، شما اشتباه کردید؟! گفتم: ا عجب! پس بفرمایید جناب‌عالی معصوم هستید که بنده نباید اشتباه بکنم، معنایش این است دیگر. معنایش این است که بنده چون اشتباه کردم پس الآن حرف‌های من دیگر قابل اعتماد نیست، خُب نیست که نیست عمل نکن. ولی این حرف معلوم است که شما صحبت‌هایتان، شماها و امثال شماها، شماها معصوم هستید هیچ وقت اشتباه نمی‌کنیددر هر زمان!

نه آقاجان! ما شیعه فقط یک نفر را معصوم می‌دانیم بقیه همه خطاکار هستند. منتهی خدا به یک کسی این توفیق را می‌دهد که اگر اشتباه کرده بگوید من اشتباه کردم، حرفم را پس می‌گیرم و افرادی را که به اشتباه انداختم الآن از اشتباه درمی‌آورم. و خدا این توفیق را به شماها نداده است، که اشتباه کردید بگویید ما اشتباه کردیم و الآن هم که اشتباه می‌کنید بگویید ما داریم اشتباه می‌کنیم، این توفیق قسمت شما نشده.

همه اشتباه می‌کنیم، چه اشکال دارد، کسی از ما التزام نگرفته که اشتباه نکنیم، عناد نداشته باشیم، غرض، آن چیزی که خدا نمی‌پسندد عناد است، ایستادن در مقابل خدا، آن را خدا نمی‌پسندد، وگرنه اشتباه، خُب خدا خودش ما را این‌طوری خلق کرده، خدا خودش ما بشر خلق کرده و بشر هم اشتباه می‌کند.

پس بنابراین همان‌طوری که بزرگان می‌فرمودند و مرحوم آقای حداد به بنده می‌فرمودند: سالک نباید به گناه‌ها و اشتباهات گذشته‌اش نگاه کند، باید به رحمت و امید خدا در آینده توجه کند، اشتباه کردی خدایا توبه کردیم استغفرالله، درویش کن، چشمت را درویش کن و خلاصه زیرسبیلی رد کن. خدا هم می‌گوید باشد تو ما را این‌قدر قبول داری ما هم رد می‌شویم. آن‌چه که هست و انسان می‌آید و می‌ایستد در مقابل حق و در مقابل واقع، و زیر بار نمی‌رود آن جای نگرانی دارد، آن جای ترس دارد. پس بنابراین ما به رحمت خدا مستظهر هستیم و باید همیشه رحمت او را مورد توجه قرار بدهیم، خدا هم از این بنده خوشش می‌آید. خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید که در نزد او خدا غول جلوه نکند، خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید که در نزد او یک خدای مهربان باشد.

به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: من این اللَه شناسی را که نوشتم برای اینکه بیاورم بگویم بابا خدا را من آوردم گذاشتم در بغلتان، این‌قدر خدا را دیو تصور نکنید، این‌قدر خدا را غول تصور نکنید، این‌قدر از خدا

نترسید، این‌قدر بین خودتان و خدا فاصله نیاندازید. خدا بغلتان است، دارد بغلتان می‌کند، خدا در کنارتان نشسته، خدا دارد با شما حرف می‌زند، خدا دارد با شما می‌خندد، من این خدا را می‌خواهم بیاورم در خانه‌ها، این خدا را می‌خواهم بیاورم در تفکّرات، در ذهن، در قلب، خدا رحمتشان کند و علتش هم این است که این‌ها شناختند. آنهایی که انسان را از خدا می‌ترسانند آنها خدا را نشناختند، این‌ها خدا را شناختند که دارند راه را این‌طور برای ما باز می‌کنند، راه را نمی‌بندند، راه را دارند باز می‌کنند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا الله الأعراف، ٤٣ حمد، شکر خدا را که این مکتب را برای ما نشان داد و راه ما را به این مسائل باز کرد و آنچه را که دیگران گرفتار هستند و ناراحت هستندو در فکر هستند خدا الحمدلله این چیزها را قرار نداد. فکر ما و ذهن ما و نفس ما را خدا، در راه و در طریق رسیدن به خودش إن‌شاءاللَه مستقر و پایدار بگرداند.

اللَهمّ صلّ علی محمَّد و آل مُحمَّد